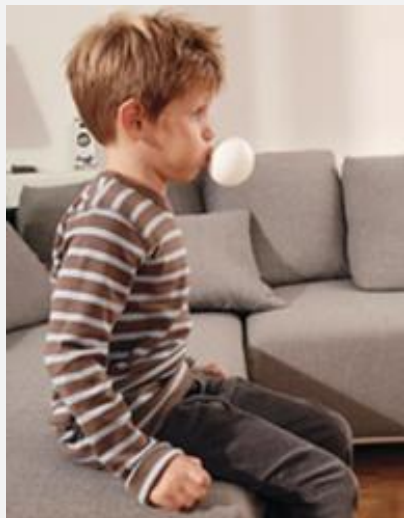


## آدامسی که زمین و آسمان را به هم چسباند!

صبح تا شب کار دختر کوچولو آدامس جویدن بود . روزی با خودش گفت : " صبح تا شب آدامس جویدن کم است . باید شب تا صبح هم آدامس بجوم ...



صبح تا شب کار دختر کوچولو آدامس جویدن بود . روزی با خودش گفت : " صبح تا شب آدامس جویدن کم است . باید شب تا صبح هم آدامس بجوم . "

این شد که یک شب دختری که عاشق آدامس جویدن بود موقع خوابیدن آدامسش را در نیاورد . توی رختخواب خوابید و با خوشحالی و کمی خواب آلودگی آدامس جوید و آن را باد کرد . آدامس جوید و باد کرد . کمی که گذشت خوابش گرفت . این درست موقعی بود که بزرگترین بادکنک دنیا را با آدامسش ساخته بود. همان موقع به قدری خوابش گرفت که دیگر نتوانست بیدار بماند و باد بادکنک آدامسی اش را خالی کند .

دختر کوچولو خوابید . بادکنک آدامسی هم از دهانش جدا شد و از پنجره بیرون رفت . کمی که رفت به شاخه های درختی خورد و ترکید . پرنده ای که روی درخت لانه داشت آمد ببیند چی به چیه که او هم به آدامس چسبید . باد که از آنجا رد می شد آدامس را ندید و به آن چسبید و هر چه زود نتوانست خودش را آزاد کند . ستاره ای که داشت به درخت نگاه می کرد پایین آمد ببیند چرا باد به درخت چسبیده است که خودش هم به آدامس چسبید. روز بعد بادبادکی به آدامس چسبید . پسر کوچولویی برای برداشتن بادبادک از درخت بالا رفت . اما او هم به آدامس چسبید . کلاغی قار قار کنان به آدامس چسبید .

هلی کوبتری که هنوز خوب خوب بالا نرفته بود به آدامس چسبید .

گره ای از درخت بالا رفت تا کلاغ را بخورد که به آدامس چسبید .

پیرزن گربه اش را بالای درخت دید . از درخت رفت بالا تا او را بردارد. او هم به آدامس چسبید .

پلیسی از درخت بالا رفت تا ببیند آنجا چه خبر است و چرا نظم شهر به هم ریخته است. اما او هم به آدامس چسبید . و ...

آخرین کسی و یا چیزی و یا جایی که به آدامس چسبید آسمان بود که به زمین آمد و به آدامس چسبید .

و این طوری، زمین و آسمان به هم چسبید .